

## کارگر مولد و غیر مولد



بر اساس کتاب بازخوانی کاپیتال، جلد دوم

بدون وجود او تولید بی معنا و پروسه تجدید تولید ناممکن خواهد بود. با اینکه کارگر غیر مولد خالق هیچ ارزش و اضافه ارزشی نیست اما مثل هر همزنجیر دیگر خود استثمار می شود، به شدت هم استثمار می گردد. مثلاً از ۱۰ ساعت کار روزانه اش فقط یک ساعت به هزینه معاش وی اختصاص می یابد و مابقی، کار اضافی یا سرمایه و سود سرمایه دار می شود. کاری که هر ۱۰ ساعتش نیاز حتمی چرخه ارزش افزائی، سامان پذیری و تجدید تولید سرمایه است و بر همین اساس هر ریال کاستن از هزینه آن، ریالی در افزایش سود سرمایه می باشد. سودمندی او برای سرمایه دار در مولد بودن کارش نیست، در آنست که پروسه تجدید تولید را کوتاه تر و ارزان تر سازد.

هر چه حجم سرمایه پیش ریز در عرصه خرید نیروی کار غیرمولد بیشتر باشد، به همان اندازه از سرمایه حاضر در حلقه تولید و استثمار نیروی کار مولد کاسته می شود. این امر یعنی برقراری توازن میان سرمایه پیش ریز در استثمار نیروی کار مولد و نامولد موجب مجادلاتی دائمی میان این بخشهای سرمایه می گردد. همچنین در حلقه غیرتولیدی آنجا که معاملات میان سرمایه داران خریدار و فروشنده صورت می گیرد نیز هر کدام از طرفین برای تصاحب سهم بیشتری از اضافه ارزش موجود در کالاها باید به رقابت پردازند، به تمامی شگردها و چاره اندیشی ها دست زنند و جنگی فرساینده علیه هم راه اندازند.

هر بخش از طبقه سرمایه دار برای تحقق این

پروسه کار و تولید محصولات، روند خلق ارزش توسط نیروی کار است. در نظام سرمایه داری سهم اندکی از این ارزش به مزد کارگر تعلق می گیرد و بخش اعظم مابقی، اضافه ارزشی است که به سرمایه ملحق می شود. تا اینجا سخن از قلمرو یا حلقه تولید است. سرمایه در اینجا، سرمایه مولد و نیروی کار، کار مولد است. کار مولد، می تواند فیزیکی یا فکری باشد اما در هر دو حال آفریننده مستقیم ارزش و اضافه ارزش است، کار معلم، پرستار، بهیار، مترجم، بازیگر، خواننده کاباره، روزنامه نگار با اینکه فیزیکی نیست اما مولد است. پروسه کار در حلقه های بعدی، در بخشهای غیرتولیدی ادامه می یابد. سرمایه در این حلقه ها، سرمایه غیر مولد و نیروی کار، کار غیر مولد است. کار غیرمولد خالق هیچ ارزش یا اضافه ارزشی نیست. انباردار، حسابدار، بازاریاب، فروشنده، ... کارگر مولد نیستند اما نکته تعیین کننده آنست که کار مولد و غیرمولد به اندازه هم، نیاز چرخه تولید و ارزش افزائی سرمایه اند. آنچه توسط کارگر مولد خلق می گردد باید پروسه سامان پذیری خود را طی کند تا اضافه ارزش موجودش محقق گردد. برای این کار، سرمایه محتاج کارگر غیرمولد است،

آرزوها و اهداف و به دنبال موفقیت در این رقابت، دنبال یارکشی و همراه ساختن کارگران با خود است. اینجاست که تعاریف مختلفی از اینکه کارگر کیست و چیست به میان می آید. سرمایه داران بخش صنعت مدام از دولت‌ها انتقاد دارند که باید هرچه بیشتر از سهم بخش تجاری و مالی در اقتصاد کاست و تولید و صنعت را رونق داد، صنعت را کار مفید و لازم و کار بخشهای دیگر را کمتر ضروری، دلالی و اتلاف وقت و هزینه می دانند. از زبان سرمایه داران بخش صنعت بسیار شنیده ایم که کارگر کسی است که دستش پینه بسته باشد، با ریختن عرق نانش را درآورد، پشت میز نشینی، کار نیست. اینان به کارگران توصیه تحمل و ماندگاری در مراکز صنعتی دارند، ورود کارگران به بخشهای تجاری، «خدمات»، بورس و مهاجرت نیروی کار در جستجوی زندگی بهتر را نکوهش می کنند.

تمام حرفهای سرمایه صنعتی از زبان چپ لنینیست هم شنیده می شود. چپ سرنگونی طلب علاوه بر ترویج این نظرات، دلیل دیگری نیز در چپته دارد. کارگران زیر یک سقف و در مراکز بزرگ، توسط اعتصاباتشان می توانند رژیمها را سرنگون سازند و آنان را به قدرت برسانند! تنها کارگران شاغل در صنایع بزرگ، کارگران واقعی اند! احزاب چپ تا همین اواخر سایر کارگران از جمله معلمان و پرستاران و کارمندان را «خرده بورژوا» می نامیدند. «طبقه متوسط» هم اسم رمز نسبتاً جدیدی است که همین نقش ارتجاعی را در

بخش بخش کردن کارگران ایفا می کند. بسیاری از کارمندان و معلمان با افتخار این مدال دروغین را بر سینه می آویزند و از هرگونه پیوند و همدلی با سایر کارگران ابا دارند. کارگر انسانی است که نیروی کارش کلاست. مستقل از این که کارش مولد باشد یا نباشد، حتا اگر نیروی کارش را به هیچ سرمایه داری نفروشد و آنرا با دستفروشی، تعمیر وسایل خانگی، نقاشی ساختمان، مسافرخشی و ... با در آمد سرمایه داران و کارگران مبادله نماید به مانند سایر کارگران، کارش نیاز پروسه عمومی تولید اضافه ارزش است. کارگر انسانی است که از حق هر مداخله‌ای در تعیین سرنوشت حاصل کارش، از هر نوع ابراز وجودی پیرامون چند و چون پروسه کار و در نتیجه از ایفای هر نقشی در سرنوشت زندگی اجتماعی ساقط است.

طبقه سرمایه دار، واقعیت کارگر بودن را محدود به آنچه که می خواهد و انتظار دارد می نماید. وحدت سراسری توده فروشنده نیروی کار هیچگونه جایی در انتظارات او ندارد. اکثریت شاغلان بخشهای آموزش، سلامت و درمان، اداری، تجاری، مالی، صنعتی، بندر، حمل و نقل، کشاورزی، هتلداری، باربری، معلم، کارمند، پرستار، خانه دار، بازنشسته و بیکار همگی طوق بردگی مزدی بر گردن داریم. خود را یک طبقه بدانیم. دست یاری بسوی هم دراز کنیم. جنبش متحد کل بخش‌های طبقه کارگر حول آلترناتیو ضد سرمایه داری و ضد کارمزدی را برپا کنیم.